



## سوره «بروج»

از سوره‌های مکی، بیست و دو آیه است.

به نام خدای بخشنده مهربان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{ ۱ } سوگند به آسمان دارنده برج‌ها.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾

{ ۲ } و روز وعده شده.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾

{ ۳ } و مشاهده کننده و مشاهده شده.

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾

{ ۴ } کشته شدند یاران اخدود.

قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ ﴿٤﴾

{ ۵ } آن آتش دارای گیرانه.

النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ﴿٥﴾

{ ۶ } آن‌گاه که آن‌ها بالای آن آتش نشسته بودند.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾

{ ۷ } و آنان بر آنچه با مؤمنان رفتار می‌کردند خود

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ

گواهان بودند.

شُهُودٌ ﴿٧﴾

{ ۸ } و کینه‌جویی از آنان نداشتند، جز از اینکه

وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ

ایمان می‌داشتند آنان به خداوند عزیز حمید.

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾

{ ۹ } همان که برای او است ملک آسمان‌ها و زمین

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و خداوند بر هر چیزی بس گواه است.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾

شرح لغات:

ذات، به معنای حرفی، مؤنث ذو: پیوستگی و دارایی. به معنای اسمی: خود،

شخص.



بروج، جمع برج: رکن، بارو، کاخ، ساختمان اطراف قصر و بالای بارو، منزل خورشید و ماه، ستاره بزرگ و درخشان. از بَرَجَ (فعل ماضی): چیزی آشکار شد، بالا آمد، آرایش و شکوه یافت.

اخذود: حفرة طولانی، شکاف زمین، اثر ضرب در بدن.

وقود، به فتح واو: گیرانه آتش، سوخت. به ضم واو، مصدر: برافروختن.

قعود، جمع قاعد: نشسته. به معنای مصدری، نشستن.

نقموا، جمع مذکر نقم، فعل ماضی: از کسی کینه جویی کرد، بر کسی کاری را سخت مؤاخذه کرد، و کسی را سخت ناخوش داشت.

عزیز: شریف، نیرومند، چیره شونده، کمیاب، توانای بی مانند، کسی که هر چه بخواهد می کند.

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»: این آیه به دلالت واو، قسم به آسمان است از این رو که دارا و متصف به بروج است. چون لغت «برج»، دلالت بر ساختمان مرتفع و محکم و با شکوه دارد. بیشتر مفسرین، «البروج» را اشاره به ستاره‌های مخصوص و وصف آن‌ها دانسته‌اند، نه نام همه ستاره‌ها. از این جهت گفته‌اند که مقصود از البروج مجموعه‌های کوچکی منطقه البروج است. این تطبیق نادرست به نظر می آید، زیرا این گونه تصورات درباره هیئت آسمان و ستاره‌ها، سال‌ها پس از نزول این آیات، در اذهان مسلمانان راه یافت، آن‌گاه جای لغات و اصطلاحات اصلی را، لغات و تعبیرات عربی گرفت، بنابراین، اصطلاح و نامگذاری خاص بروج بر شکل‌های خیالی دسته‌ای از کواکب نزدیک به هم که در مسیر و منازل سالیانه خورشید واقعند، باید از همین تعبیر قرآن گرفته شده باشد، نه آنکه این آیه را بر آن نظریات هیئتی

تطبیق نماییم.<sup>۱</sup>

بعضی از مفسرین - مانند حسن و مجاهد و قتاده - گفته‌اند مقصود از البروج، ستاره‌های بزرگ است. مؤید نظر مشترک مفسرین که «البروج» را به معنای کواکب خاص دانسته‌اند، همه ستاره‌ها، آیاتی است که در آن‌ها «بروجاً» به صورت نکره و با تنوین آمده است که اشعار به تخصیص و تعظیم دارد: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾، (آیه ۶۱ فرقان): «پر برکت و خجسته است خداوندی که در آسمان‌ها برج‌هایی برنهاد و در آن چراغی و ماه تابانی نهاد». ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾، (آیه ۱۶ و ۱۷ حجر): «همانا نهادیم در آسمان برج‌هایی و آراستیم آن‌ها را برای بینندگان و نگاه‌داشتیم آن‌ها را از هر شیطان رانده شده‌ای».

فعل تبارک (در آیه سوره فرقان) که دلالت بر کثرت و دوام و سرشاری خیر و برکت دارد، مشعر به این است که پیدایش و برآمدن آن بروج (ستاره‌های خاص) در اثر امدادهای دائم خداوند است که خیر و برکتش بزرگ و پیوسته است. بنابراین دلالت و اشعار، بروج ستاره‌هایی هستند که از برکت و امداد خداوند به دوره کمال خاص به خود رسیده‌اند.

این گونه ستاره‌ها یا بعضی از این‌ها گویا همان‌ها هستند که به صورت منظومه شمسی درآمده یا درمی‌آیند و دارای چراغ فروزان و ماه تابان می‌گردند: ﴿وَ جَعَلَ

۱. بروج در اصطلاح هیئت قدیم دوازده مجموعه کوكبی است که هر مجموعه آن به صورت جانوری یا چیزی دیگری تصویر شده است: حمل، ثور، جوزا... تا حوت. که مثلاً خورشید در هر ماه از محاذات یکی از آن‌ها می‌گذرد، به این ترتیب و تصویر توانستند ماه‌ها و فصول سال را تنظیم و نامگذاری نمایند. گویند اصل این تقسیم از «ابرخس» است که یکی از دانشمندان یونان در قرن دوم پیش از میلاد بوده است. پس از آنکه مسلمانان این تصویر و ترتیب و تقسیم را از یونانیان گرفتند، مانند دیگر علوم، لغات و اصطلاحات آن را به عربی درآوردند. (مؤلف)



فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا<sup>۱</sup>. بنا به قرائت «سرجا» در این آیه، که جمع سراج است، این معنا بیشتر تأیید می‌شود. با نظر به این ترتیب تکاملی که از تعبیر و اشارات تبارک، بروج، سراجا، فهمیده می‌شود، باید در نهایت دوره تکامل کوکب، سیارات و منظومه شمسی تکوین شوند، و در آن‌ها حیات پدید آید، و در درون برج‌ها (کاخ‌های با شکوه و محل سکونت اشراف و دیده‌بانی دیده‌بانان) اشرف مخلوقات ساکن شود.

اگر مرحله نهایی تکامل کواکب به پیدایش سیارات و بروز حیات نینجامد و به صورت برج‌های زنده درنیاید، پس نهایت آفرینش کهکشان‌ها با میلیارد‌ها کواکبی که در آن تکوین می‌شوند و با نظم و حکمت خاص ادوار و مراحل را می‌گذرانند، به چه سرنوشت و وضعی می‌رسد؟ آیا می‌توان باور کرد که در میان میلیارد‌ها ستاره درخشان کهکشان، تکوین سیارات و پیدایش حیات منحصر به همین منظومه خورشیدی ما باشد؟ اگر چنین باشد، پیدایش این منظومه کوچک در میان این همه کهکشان‌ها و خورشیدها، باید یک واقعه تصادفی و استثنایی باشد! با آنکه پیشرفت علم و نظام تکوین و تغییر و تکامل عمومی و کلی جهان، احتمال تصادف و استثنا را، پیوسته در واقع و از اذهان دورتر می‌دارد، و مطابق آخرین نظر تحقیقی پیدایش سیارات و زمین محصول تصادف نیست، بلکه از روی نقشه و حسابی پدید آمده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. در کتاب «یک، دو، سه، بی‌نهایت»، پس از شرح نظریه وایتس زیگر، که پیش از این به آن اشاره شد، درباره تکوین سیارات چنین آمده است: «یک نتیجه مهم که بر تئوری وایتس زیگر مترتب است این است که تشکیل سیارات یک واقعه استثنایی نبوده بلکه همین جریان باید عملاً در ساختمان کلی ستاره‌ها صورت پذیر باشد. این حکم منافات کاملی با نتایج داستان تشکیل سیارات بر اثر تصادم خورشید با یک جرم آسمانی دارد که جز امری استثنایی نمی‌توانسته است باشد. در حقیقت حساب شده است که تصادم بین ستارگان واقعه‌ایست بسیار بعید و کمیاب و در میان چهل میلیارد ستاره‌ای که دستگاه نجومی کهکشان ما را تشکیل می‌دهد، در



اگر بپذیریم که تکوین هر یک از ستاره‌های ثابت و بزرگ و سیارات کوچک و زمین، بر طبق نقشه و حساب پدید آمده‌اند، نمی‌توان گفت که مرحله‌نهایی این نقشه و حساب، مخصوص جزئی از جهان است و در اجزای دیگر به هیچ صورت اجرا نمی‌شود. نتیجه اجرای نقشه حساب شده جهان بزرگ همین است که علل و شرایط طبیعی و عنصری را فرا آرد و در مرحله‌نهایی کراتی قابل و آماده برای پیدایش حیات پدید آرد.<sup>۱</sup>

آیات قرآن بیش از نمایاندن وحدت نظم و حساب در سراسر جهان، با تعبیرات مختلف و مکرر و مؤکد و اشاره‌هایی که برای اهل نظر صراحت‌ها می‌باشد، از بودن موجودات متحرک و زنده، و جنبش و حرکات عظیم حیاتی را در آسمان‌ها مانند زمین، خبر می‌دهد: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ». به این مضمون، آیات قرآنی بسیار است. در همه این آیات زمین مقارن با آسمان‌ها ذکر شده است که اشعاری به وحدت ساختمان و آنچه در آسمان‌ها و زمین است دارد.

علما و محققین اسلام چون از آسمان محسوس تصویری غیر از آنچه امروز مشهود است داشتند، با آن نظر ناچار بودند که سماوات را در این آیات، به عوالم غیب و «ما، و من»، را به موجودات ملکوت و فرشتگان تطبیق نمایند.

→ عمر چند میلیارد ساله کهکشان، جز چند تصادم و وقوع نیافته است.

اگر هم چنان که امروز به نظر می‌رسد، هر ستاره ثابت، دستگاه سیارات مخصوص به خود داشته باشد. تنها در کهکشان ما باید میلیون‌ها سیاره وجود داشته باشد که اوضاع طبیعی هر یک تقریباً شبیه به زمین است. عجب است که حیات حتی به عالی‌ترین صورت خود در این دنیاهای قابل سکونت بسط نیافته باشد. (نقل از صفحه ۳۳۰). (مؤلف)

۱. اکنون دانشمندان نجومی از روی قرائن و مشاهدات، به آنجا رسیده‌اند که تکامل شیمیایی در سیاره مشتری، مانند دوره‌های اولیه زمین آهسته پیش می‌رود و اتمسفر آن پر است از عناصر نئیدروژن و اکسیژن و ازت، و نیز به وجود آب که منشأ حیات است در این سیاره پی برده‌اند.

از این آیات صریح تر آیه ۲۹ سوره شوری است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾ از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین است و آنچه پراکنده است در آسمان‌ها و زمین از هر جنبه‌ای و او برگرد آوردن آنان آن‌گاه که بخواهد بس تواناست»<sup>۱</sup>.

با توجه به آنچه گفته شد و به تناسب معنای لغوی، مقصود از بروج در این آیه باید کواکبی باشد که ساختمان کامل و بارز و برج و باروهایی دارند که نمایاننده کمال تدبیر و عظمت و قدر است و اشاره ضمنی دارد به وجود نوعی ساکنین و نگهبانان در آن‌ها.

این برج‌های عظیم و فروزان، مانند هر برج و بارو که از مواد اصلی ساخته شده، از عناصر اصلی کهکشانی بالا آمده و از خود آسمان شناخته شده است: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ».

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»: یوم موعود، به اتفاق مفسرین روز قیامت است: ﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ﴾ (آیه ۴۶ قمر). ولی در معنا یا مصداق شاهد و مشهود نظرهای مختلف دارند: «طالقانی و زمانه ما»

۱. شاهد محمد ﷺ، مشهود کسانی که بر آن‌ها یا برای آن‌ها گواهی می‌دهد، به

شهادت: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾. (احزاب (۳۳)، ۴۵)

۱. مرحوم طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع»، پس از آنکه درباره مرجع ضمیر تشبیه این آیه «فیهما» توجیهاتی می‌نماید، می‌گوید: بعید نیست که در آسمان‌ها کسانی باشند که در آن‌ها راه بروند آن چنان که مردمان در زمین راه می‌روند.

در بعضی از روایات ما، نیز بیانات و تعبیراتی است که دلالت بر وجود زندگان بلکه تمدن‌ها در آسمان‌ها و نجوم دارد مانند: «ان فی النجوم مدائن کمدانکم»: «راستی در این ستارگان شهرهایی مانند شهرهای شما وجود دارد. این حدیث منقول از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه است.» (مؤلف)



۲. شاهد امت اسلام، مشهود امم دیگر، به گواهی: ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا﴾. (بقره (۲) ۱۴۳).

۳. شاهد فرشتگان، مشهود آدمیان، به دلیل: ﴿كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾. (ق (۵۰)، ۲۱).

۴. شاهد پیمبران، مشهود پیمبر خاتم، به دلالت: ﴿وَ اِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ تُمْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ... قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾. (آل عمران (۳)، ۸۱)

۵. شاهد اعضای انسان، مشهود اعمال او، به شهادت: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (نور (۲۴)، ۲۴)

۶. شاهد خداوند، مشهود وحدانیت: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾. (آل عمران (۳)، ۱۸)

۷. شاهد روز جمعه یا عرفه یا قربان، مشهود اجتماع موحدین.

۸. شاهد مردمی که در این روز جمع می شوند.

۹. شاهد حجر الاسود، مشهود حاجیان.

۱۰. شاهد خلق، مشهود حق.

همه این نظرها و مانند این ها که از مفسرین نقل شده است، بیش از بیان مصداق و تطبیق به موارد را نمی رساند. مورد اتفاق و جهت مشترک آیات مورد استناد و اقوال مختلف مفسرین این است که: خداوند، فرشتگان، پیمبران، اعضای انسان، زمان، مکان، اجتماعات عظیم توحیدی، هر فرد شاهد حق، همه و هر یک شاهد و دیده بان و ضبط کننده اعمال و رفتار انسان می باشند.

اگر نظر آیه به تعمیم شاهد و مشهود بود، با الفاظ عموم ذکر می شد: کل شاهد و



کل مشهود. و اگر به مورد معین نظر داشت، با «الف و لام» می‌آمد: الشاهد و المشهود. پس چون منظور از: «و شاهد و مشهود»، نه تعمیم است و نه تعیین، منظور شاهد و مشهود نامعین است: هر چه قابل شهود و اشهاد باشد.

شهود، درک و ضبط تام به وسیله چشم یا ذهن است، آن چنانکه هنگام گواهی مبین و نشان‌دهنده حادثه مشهود به همان صورتی که واقع شده است باشد و به زودی و با گذشت زمان پرده‌پوشی و محو نشود. این‌گونه درک و شهود در مرتبه اول خاص حس بینایی می‌باشد و ادراکات حواس دیگر را حین بینایی تأیید و روشن می‌نماید. از این روهر احساس قابل ملاحظه و دردآور یا لذت‌بخشی که به وسیله هر یک از حواس به مراکز ادراک رسد بی‌درنگ بینایی مأمور رسیدگی آن می‌شود و برای کشف سبب و چگونگی وقوع آن به سویی می‌شتابد: اگر خاری به پا بخلد، چشم به سوی آن خم می‌گردد. اگر بانگ غیر مانوس و انگیزنده‌ای به گوش برسد، چشم به دنبال آن می‌دود و هر چه بیشتر به آن نزدیک می‌شود و متوجه می‌گردد، تا از جزئیات آن به صورت کامل عکسبرداری نماید. این‌گونه شهود و بررسی و ضبط برای آن است که هر گاه خواست آن را با همه خصوصیات به یاد آرد و بازگو نماید و به آن گواهی دهد. «طالقانی و زمانه ما»

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ»: قتل، فعل خبری و به تقدیر لام تأکید، جواب قسم است. اصحاب اخدود، به قرینه ضمائر آیات بعد: «هُمْ، يَفْعَلُونَ» و این عنوان «أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ»، ستمکاران و آتش افروزانی بودند که برای سوزاندن مؤمنان خدا پرست کارشان این بود که گودال‌ها می‌کنند و آتش‌ها می‌افروختند: سوگند به آسمان دارای بروج و... کشته و نابود شدند آتش‌افروزان گودال‌ها. می‌شود که فعل قتل، انشایی و برای نفرین و متضمن جواب قسم باشد: کشته و نابود شوند یاران اخدود.





از سوی دیگر به تناسب تعظیم و تکریم و اِشهاد این آیات، باید مقصود از اصحاب اخدود، مردان با ایمانی باشند که چون شمع با آتش بیداد بت پرستان ستمکار سوختند. همان مردان حقی که با سوخته شدن خود شعله ایمان و خداپرستی را برافروختند و راه حق را برای آیندگان روشن ساختند. گواه ایمان و پایداری این گروه و ستم و بیدادگری دشمنان آن‌ها، هم برج نشینان ملکوت، و هم تاریخ انسان، و هم وجدان ستمکاران است.

بنا بر اینکه مقصود از اصحاب اخدود سوختگان مظلوم باشد، ضمائر «هم» و «یفعلون» که مقصود سوزندگان ستمکار است، مرجع ظاهری ندارد. گویا تصریح نشدن به نام یا عنوان آن‌ها، نمایاننده قهر و خشم خداوند است که با اشاره به ضمائر، از آن‌ها گذشته و از آن‌ها روی گردانده است. می‌شود که مرجع این ضمیرها به طریق استخدام که نوعی بلاغت در کلام است، همان اصحاب الاخدود باشد. به این ترتیب که مقصود از اصحاب اخدود همان سوختگان باشد و به تشابه این عنوان، ضمائر «هم و یفعلون» به اصحاب اخدود برگشته است.

هر چه هست، از اینکه قرآن جز عنوان اصحاب الاخدود از این سوختگان یا سوزندگان نام و نشانی نیاورده، معلوم می‌شود که منظوری جز شناساندن همین عنوان ندارد. همین عنوان نمایاننده بارزترین نمونه فداکاری و پایداری در راه حق از سوی، و سنگدلی و شقاوت در سوی دیگر است که در طول مبارزه توحید و شرک و حق و باطل و در خلال تاریخ پرماجرای انسان، در هر گوشه‌ای نمونه‌های بسیار دارد که نمونه اکمل و اسبق آن ابراهیم خلیل همان نخستین منادی توحید است.

مفسرین قرآن و شارحین اشارات تاریخی آن کوشیده‌اند تا از خلال منقولات و روایات نام و نشانی از اصحاب اخدود بیرون آرند. بعضی از این منقولات بیش از آنکه سند معتبری ندارد، به افسانه‌های خیالی شبیه‌تر است تا وقایع تاریخی. و آنچه



از تخیل به دور و به حوادث تاریخی نزدیک است، در مکان و زمان و نام و نشان نامتفق و از هم دور است.<sup>۱</sup>

بیشتر مفسرین و مورخین، اصحاب اخدود را به نخستین مسیحیان نجران تطبیق می‌نمایند، که به فرمان ذو نواس (یوسف بن شرحبیل) پادشاه یهودی آن سرزمین، آن‌ها را در گودال‌های آتش سوزاندند.<sup>۲</sup>

۱. چنانکه گاه محل حادثه را در بابل و فارس، گاه در یمن و شام یا حبشه و نجران نشان داده‌اند. و همچنین در زمان و چگونگی آن. یکی از موارد انطباق با این آیه داستانی است که در کتاب دانیال، باب سوم آمده و اجمال آن این است: «نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل در اوج قدرت خود دستور داد تا تمثال بزرگ طلایی بسازند و همه سران لشکری و کشوری را به سجده در برابر آن بخوانند و هر کس به آن سجده نیاورد در کوره آتش بسوزانند. سه تن از یهودیان «میشک، شدراک، عبد نغو» از سجده امتناع کردند که پس از محاکمه دستور سوزاندن آن‌ها را داد. آن‌ها در کوره آتش سالم ماندند و شعله آتش مأمورین او را سوزاند، از این رو نبوکدنصر به خدای یهود ایمان آورد و فرمان عمومی درباره احترام به آن صادر کرد».

از سعید بن جبیر چنین نقل شده: «آن‌گاه که مردم اسفندهان (گویا اصفهان است) در برابر مسلمانان شکست خوردند، عمر (که می‌خواست با آن‌ها چون مشرکین رفتار نماید) گفت: این‌ها مجوسند، یهودی یا نصرانی و اهل کتاب نیستند. علی رضی الله عنه گفت: که برای این‌ها کتابی بوده که از میان رفته است. به این سبب آن کتاب از میان رفته که پادشاهی از آن‌ها در حال مستی با دختر یا خواهرش، هم بستر شد، چون به هوش آمد به آن زن گفت چاره چیست؟ آن زن گفت: مردم کشور را جمع و فرمان آزادی زناسویی با دختران را صادر بکن او هم چنین کرد و کسانی که به مخالفت برخاستند در میان خندق‌های آتش افکند. (نقل از «تفسیر مجمع البیان»)

و نیز در مجمع البیان از امیرالمؤمنین رضی الله عنه روایتی به این مضمون آمده: «خدانداز حبشیان پیمبری برانگیخت، مردم آن سرزمین او را تکذیب کردند و جنگ میان آن‌ها در گرفت. پس از آنکه گروهی از پیروان آن پیمبر کشته شدند و گروهی اسیر شدند، مشرکین آتشی در میان خندقی برافروختند و به آن‌ها گفتند: کسانی که به آیین ما برگردند برکنار آیند و کسانی که به آیین این شخص بمانند به آتش در آیند، از مؤمنین زنی پیش آمد که طفلی در آغوش داشت و بر آن طفل ترحم کرد و از رفتن به آتش خودداری نمود. آن طفل به زبان آمد و به مادرش گفت میاندیش و به آتش در آ که سوختن در راه خدا ناچیز است. (مؤلف)

۲. مولانا جلال الدین در یکی از حکایات اوایل کتاب مثنوی داستان مفصلی از دشمنی و کشتار یکی از پادشاهان یهود از مسیحیان نموده و فتنه‌ای که در میان مسیحیان برانگیخت، سروده، آن‌گاه در تحت عنوان «حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک قوم دین عیسی رضی الله عنه جهد می‌نمود» حکایتی آورده است که با داستان



اگر الف و لام «الاحدود»، اشاره به حادثه معهودی باشد و داستان مسیحیان نجران اعتبار تاریخی داشته باشد، «اصحاب الاحدود» به این حادثه بیشتر انطباق دارد، زیرا نجران شهری در سرحد بین شام و حجاز و یمن و از مراکز مسیحیت در این ناحیه و در آن زمان بوده است.

این آیه به هر حادثه‌ای تطبیق شود، نظر قرآن را محدود نمی‌نماید، چه، منظور قرآن همه کسانی هستند که در راه اعلائی توحید و نگهداری ایمان خود پایداری نمودند و به هر بلایی تا سوختن تن دادند، از ابراهیم خلیل گرفته تا پیمبرانی که از فرزندان او بودند و پیروان با ایمان آن‌ها، تا تعذیب‌هایی که بر مبشرین نخستین مسیحیت در روم، به فرمان «نرون» امپراتور سفاک آن سرزمین (۶۴ م) وارد شده و پس از او، «دومینیان» (۸۱ م) و پس از او، «تراجانس» (۹۷ تا ۱۷۱ م) و همچنین در شام و حبشه و نجران. پس از این‌ها مسلمانان نخستین که در

→ ذونواس و کشتار مسیحیان بیشتر تطبیق می‌کند:

در هلاک قوم عیسی رو نمود	یک شه دیگر ز نسل آن جهود
سوره بر خوان و السماء ذات البُرُوج	گر خبر خواهی از این دیگر خروج
این شه دیگر قدم بر وی نهاد	سنت بدگر شه اول بزاد
سوی او نفرین رود هر ساعتی	هر که او بنهاد ناخوش سنتی
وز لثیمان ظلم و لعنت‌ها بماند	نیکیان رفتند و سنت‌ها بماند
در وجود آید بود رویش بدان	تا قیامت هر که جنس آن بدان
در خلایق می‌رود تا نفع صور	رگ رگست این آب شیرین و آب شور
	سپس، آن جهود را به صورت بت پرستی نمایانده:
پهلوی آتش بتی بر پای کرد	آن جهود سگ بین چه رای کرد
ور نیارد در دل آتش نشست	کانکه این بت را سجود آرد پرست
	آن‌گاه داستان زن و طفل را به صورت خاصی سروده:
پیش آن بت و آتش اندر شعله بود	یک زنی با طفل آورد آن جهود

(مؤلف)، (مثنوی مولانا، دفتر اول، بیت ۷۴۰ به بعد)



مکه دچار تعذیب مشرکین قریش شدند.

مؤید تعمیم نظر آیه، بیش از نبودن اشاره‌ای به واقعه معینی در آن، حدیث «میثم تمّار» از امیر المؤمنین علیه السلام است: گوید آن حضرت اصحاب اخدود را به یاد آورد و گفت: «آنان ده تن و مانند آن‌ها ده تن دیگرند که در این بازار (کوفه) کشته خواهند شد!»<sup>۱</sup>

«النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ»: النار، بدل اشتمال یا عطف بیان برای «الاخدود» است. «ذات الوقود»، اشاره به هیمة‌های انباشته و درگرفته و نمایشی از آن آتش مایه‌دار و شعله‌ور است. می‌شود که اشاره به منشأ و مایه نفسانی آن آتش باشد که خوی ستمکاری و کینه‌جویی نسبت به مردان با ایمان باشد. این آتش‌ها چون از این گونه نفوس مایه می‌گیرد و شراره می‌کشد، همیشه و به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود. مبین این اشاره (آیه ۱۰، آل عمران): ﴿... وَأُولَئِكَ هُم وَقُودُ النَّارِ﴾ و (۲۴ بقره) و (۶ تحریم): ﴿... وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...﴾ است.

«إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ»: این آیه نمایاننده ظرف و وضع ظاهر و نفسانی آتش افروزان است: آن ستم پیشگان سنگدل، آرام بالای خندق‌های آتش یا بالای تخت‌ها (بنا به گفته بعضی از مفسرین) نشسته فرمان می‌دادند و اجرای آن را می‌نگریستند و آرزوی خود را در سوختن مؤمنان، از نزدیک تماشا می‌کردند.

«وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ»: می‌شود که ضمیر «هم» به نشستگان بالای آتش و ضمیر فاعل «یفعلون» به دلالت فعل، راجع به مباشرین و فاعلین

۱. مقصود آن حضرت به میثم و نه تن دیگر از پیروان و دوستان آن حضرت بوده است که پس از واقعه کربلا، چون در پیروی و دوستی آن حضرت پایداری کردند، به فرمان ابن زیاد از زندان بیرونشان آوردند و در بازار کوفه مصلوبشان کردند. (مؤلف)



سوزاندن باشد: آن نشستگان بالای آتش، یا فرمان دهندگان، بر کار مأموران و مباشرین (از کشاندن و به آتش افکندن و سوزاندن مؤمنین) ناظر و گواه بودند. تا دستور و دلخواه خود یا امر مطاعشان چنانکه خواسته اجرا شود. می شود که ضمیر «هم و یفعلون» هر دو راجع به همان‌ها باشد که بالای آتش نشسته بودند: آن‌ها بر آنچه خود به مؤمنین روا می‌داشتند و به سر آن‌ها می‌آوردند، ناظر و گواه بودند.

این آیه هم مبین قساوت آن‌ها و هم بیان دلیل جرمشان است، زیرا همین مشاهده آنان، شهود و گواهی به جرمشان بود، چنانکه بیشتر مجرمین چون ناظر و گواه جزئیات کار خود هستند، نخستین شاهد اعمال و سازنده پرونده خود می‌باشند. این شهود و ثبت، که پرونده زنده است، اگر مدتی از چشم دیگران مستور بماند، چون از میان نمی‌رود، با اندک غفلت از زبان و اشارات و حرکات مرتکبین خود رخ می‌نماید و آشکار می‌شود. و همین اعترافات که از خلال زبان و حرکات آن‌ها آشکار می‌شود، حجت زنده و قانونی علیه آن‌ها می‌گردد.<sup>۱</sup>

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»: منهنم، اشاره‌ای به منشأ و مبدأ نعمت دارد. «ان یؤمنوا»، به جای آن «آمنوا»، پایداری و استمرار در ایمان را می‌رساند. «العزیز الحمید»، مبین دو صفت ذاتی خداوند است که هر یک به مقتضای خود ظهور و در مورد مقتضی فعالیت می‌نماید: چون دارای عزت قاهر و لایزال است دشمنان حق را مقهور و محکوم می‌کند و دوستانان حق را عزیز می‌دارد. چون به صفت حمید متصف است از کسانی که به او می‌گرایند و در راه

۱. از این جهت در محاکم قانونی و محکمه و تاریخ، اعترافات ضمنی و صریح جانیان اساس تشکیل پرونده آن‌ها می‌گردد. چنان که وقایع و جنایات بزرگ تاریخی مانند واقعه جانگداز کربلا را، با همه کوشش که در برده‌پوشی آن می‌شد، مرتکبین بیش از دیگران با نام و نشان و چگونگی به ثبت رساندند و گردن‌های خود را زیر تیغ امثال مختار بردند و مورد لعن همیشگی گشتند. (مؤلف)



رضای او به پا خیزند و برای اعلای نام و انفاذ اراده او پایداری کنند، بس قدرشناس و سپاسدار است.

از تعبیرات و اشارات این آیه معلوم می‌شود که این دو صفت ذاتی خداوند «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» در موارد و کسانی بارز و فعال است که دارای ایمان ثابت و خالص باشند و تنها در راه رضای خداوند و خیر و هدایت خلق دعوت نمایند و هیچ‌گونه قصد و آرزوی دنیایی نداشته باشند و در این راه پایداری نمایند. آن چنان سوابق و نفوس و زبان و رفتارشان پاک باشد که دشمنانشان نتوانند بر آنها در این جهات خورده‌ای به زبان آرند یا کینه‌ای به دل گیرند: «وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ...» ﴿وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا، رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوْفِّقْنَا مُسْلِمِينَ﴾ (اعراف ۷ / ۱۲۶): «کینه توزی از ما نداری جز آنکه ایمان آوردیم به آیات پروردگار خود، آن‌گاه که آمد ما را. پروردگارا بریز و پر کن بر ما صبر را و دریاب ما را در حالی که مسلمیم».

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»: توصیف «الذی...» بیان دلیل، برای دو صفت «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»، و تقدیم «له»، بیان حصر است: این تصرف و تدبیری که در آسمان‌ها و زمین مشهود است فقط برای مالک مطلق و حقیقی آنها می‌باشد که همان خداوند عزیز و حمید و شهید بر هر چیزی است (که این صفات از ذات او جدانیست) آن قدرت قاهری که می‌آفریند و صورت و سامان می‌دهد و در ظاهر و باطن آسمان‌ها و زمین تصرف می‌نماید، چیزی از آنها و آنچه در آنها و بر آنها می‌گذرد از او پنهان نمی‌ماند و بر همه شاهد و گواه است. در این عالم که در سراسر آن حکمت و عدل و نظارت او حاکم است، اگر چندی طاغیان را آزاد و دست و زبانشان را باز گذارد، از نادیدن یا نادیده گرفتن یا ناتوانی او نیست؛ برای این است که خلق را بیازماید و استعدادها ظاهر شود و حق پایه و مایه گیرد و



پاک و ناپاک از هم جدا گردد: ﴿حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ : تا اینکه پلید از پاکیزه جدا گردد. (آل عمران ۳ / ۱۷۹) و حجتش بر کفر پیشگان و ستمکاران تمام گردد.<sup>۱</sup>

هر یک از اوصاف «شاهد، مشهود، شهود، شهید» که همه از شهود «مصدری» اشتقاق یافته، با اوزانی در این آیات آمده که متناسب با موضوعات خاص به خود می‌باشند: چشم بینایی که در برج‌های آسمان و مسکونه زمین گشوده شده، حادثه و عمل مشهودی که خود ثبت می‌شود و چشم‌ها را به مشاهده وا می‌دارد: و شاهد و مشهود. چشم آن ستمکاری که اعمال دست و زبان و جوارح خود او را در خاطرش می‌سپارد: «وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ». بالاتر از همه شهادت و بینایی مالک آسمان‌ها و زمین که هر چشمی از او نور و بینایی دارد و زیر فرمان او هستند. «وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، همه این‌ها شهود و گواهان حقند، له مظلوم، علیه ظالم.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. در خطبه ۸۴ و ۹۳ نهج البلاغه این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام است: «اما بعد فان الله لم يقصم جبارة دهر قط الا بعد تمهيل و رضاء و لم يجبر عظم احد من الامم الا بعد ازل و بلاء». «ولئن امهل الله الظالم فلن يفوت اخذه و هو له بالمرصاد على مجاز طريفة و به موضع الشجى من مساعغ ريفة»: در حقیقت خداوند، جباران روزگاری را هیچ‌گاه درهم نشکسته مگر پس از چندی مهلت دادنی و آسایشی. «اگر خداوند ستمکاری را چندی بهبودی نبخشیده و به هم پیوند نداده است، مگر پس از سختی و گرفتاری ای.» «اگر خداوند ستمکاری را چندی مهلت داده است، پس هیچ‌گاه گرفتار کردن او فوت نمی‌شود و از دست نمی‌رود. آن خداوند برای آن ستمکاران در کمین است، در گذرگاه راهش و به موضع استخوان گلوگیر است در مجرای آب دهانش. (مؤلف).